

بسوخت دیده ز حیرت

دکتر مهدی نوریان

شرح غزلهای حافظ، نوشته دکتر حسینعلی هروی (با همکاری دکتر زهرا شادمان). تهران. نشر نو. ۱۳۶۷. جلد. چهل و پنج + ۲۲۱۱ صفحه. ۱۲۰۰۰ ریال.

روزگار درازی است که نام آقای دکتر حسینعلی هروی، به سبب ترجمه فاضلانهای که با اشراف و کمک شادروان استاد مجتبی مینوی از کتاب ارزشمند فرهنگ البسه مسلمانان منتشر کرده اند، برای دوستداران فرهنگ و ادب فارسی، نامی آشنا و گرامی است. استاد هروی در سال ۱۳۶۳ مجموعه مقالات خود را درباره حافظ، همراه چند مقاله دیگر، در یک جلد کتاب منتشر کردند و پس از آن نیز در سالهای اخیر نقدها و مقالات متعدد دیگر در این باب نوشته اند که شاید اگر آنها را نیز به آن مجموعه بیفزایند، حجم کتاب بیش از دو برابر شود. به دلیل همین حضور فعال در میدان حافظ شناسی، زمانی که خیر تألیف تازه ایشان شرح غزلهای حافظ به گوش رسید، طبعاً علاقه مندان حافظ بی صبرانه منتظر نشر این کتاب بودند، تا در آن گمشده های خود را بیابند. مؤلف در مقدمه کتاب، پس از شرح حال کوتاهی از حافظ و ذکر ارزشهای شعر او، روش کار خود را بیان کرده می نویسد: «اگر می خواستم به شرح گزیده آیات اکتفا کنم، بیم آن می رفت که چنانکه رسم شارحان است، از برخورد با اشعار دشوار، به بهانه اینکه سهلند و حاجت به شرح و معنی ندارند شانه تهی کنم.» (ص سی و هفت)

این عبارات برای من مایه بسی انبساط خاطر بود، چون تلخی آنچه را که آقای دکتر هروی درباره شانه تهی کردن شارحان از آیات دشوار گفته است، بارها چشیده ام. با این شادی و انبساط، بی درنگ در متن کتاب به جستجوی بیتی پرداختم که در این اواخر اظهار نظرهای گوناگون و متعددی درباره آن در نشریات مختلف آمده است؛ بدون آنکه به نتیجه قطعی مورد قبول همگان

برادر باشد... (سیاست نامه / ۱۸)

از آن همی ترسیدند که نباید که زهر باشد و هلاک شوند. (توروزنامه) یا وی رفقی کنم که نباید که این آزمایشی باشد؛ اگر تقصیر کنم، نباید که مرا به صفت وی گرداند و وی را به صفت من. (کیمیای سعادت)

نزدیک = نزد

از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک مشرف توانند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل استماع تواند یافت. (کلیله / ۶۲)

نزدیک صاحب دیوان رفتم به سابقه معرفتی که در میان ما بود. (گلستان)

نگاه داشتن = مواظب بودن

نگاه دارید تا هیچ کس را نکشید و خون از سر نیبارد. (تاریخ سیستان /

۳۸۴)

نمازی = پاک

کان سجده که تن برد نمازی نبود. (مرصاد / ۱۹۸)

نمانده = درگذشته، فوت کرده (اسرار التوحید)

نمودار = سرمشق

و نیکوتر آنکه سیرتهای گذشتگان را امام ساخته شود و تجارب متقدمان را نمودار عادات خویش گردانیده آید. (کلیله / ۴۱)

نیز = دیگر

و چون رسیدند، به رسیدن نیز شان عبارت و اشارت نماند. (کشف المحجوب / ۲۱۰)

و داود را نیز صبر نماند تا نماز را ببرد. (تفسیر قرآن)

و این چنین نه طبعی بود، چه اگر طبعی بودی می بر سیدی و نیز ننگجیدی. (شرح قصیده فارسی ابوالهیثم) و ← سیاست نامه / ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴

نهادن = شمردن

گویم با ایشان که کردار ما را می فعل نهید و نهیم با نفاق، و افعال را محلّ علت و منبع آفت. لامحاله ناکرده را هم فعل باید نهاد. چون هر دو فعل آمد و فعل محلّ علت، پس چرا ناکرده از کرده اولیتر دانند. (کشف الاسرار / ۳۲۹ و ۳۳۰)

واسطه = واسطه العقد

و سپاس و حمد و ثنا و شکر مر خدای را، عزّ اسمّه. که خطّه اسلام را و واسطه عالم را به جمال عدل و رحمت و کمال هیبت و سیاست خداوند عالم سلطان اعظم... آراسته گردانیده است. (کلیله / ۸ و ۹)

هرجایی = بر سفر و آنکه هر دمی در جایی است.

یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی

و ← «بر گرداگرد چند بیت حافظ»، محمد علی اسلامی ندوشن، در حافظ شناسی / ۷۸ و ۷۹

یاد گرفتن = به یاد سپردن، به خاطر سپردن

بشنو تا هر کسی چه گویند، و نیک یاد گیر مرا از درستی آن حال خبر باز آور. (سیاست نامه / ۴۱)

یار کردن = همراه کردن

خادم خدمت کرده گفت: بقا باد شیخ را، که با جگر دل یار کرده ام. شیخ را خوش آمد و گفت: اگر دل یار بود خوش باشد. بوسعید دل می طلبد. (اسرار التوحید)

رسیده باشد؛ ولی با کمال تعجب دیدم که بیت مورد نظر بدون هیچ توضیحی و دلیلی بکلی از میان غزل حذف شده است. آن بیت این است:

مباش غره به بازی خود که در خیرست
هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز

تصحیح متن حافظ

مؤلف در پیشگفتار (ص سه) می نویسد: «مشکل دیگر اختلاف نظر بنده بود، در موارد بسیار، با نسخه خانلری که در ابتدا قرار بود شرح بر مبنای آن نوشته شود. این مشکل پیش بینی نشده هم به این صورت حل شد که بنده شرح را مطابق تشخیص خودم در انتخاب نسخه بدلها بنویسم و سپس نسخه حافظی بر این مبنای چاپ کنیم.» می بینید که به چه آسانی همه مشکلها را می توان حل کرد؟ از قضا کار ایشان به هیچ وجه تازگی ندارد، بیشتر نسخه بدلهای بی شمار حافظ به همین سبب پیدا شده که هر کاتب یا هر شارحی «مطابق تشخیص خودش» در شعر حافظ دست برده است. البته اگر دامنه کار ایشان به همان چهارده نسخه خانلری که نسخه قزوینی هم جزو آنهاست محدود می شد، شاید وجهی داشت، اما بزودی خواهیم دید که چنین نیست و ایشان با کشیدن رقم مغلطه بر کل کوششهای پنجاه ساله مصححان حافظ از قزوینی تا خانلری، دوباره به همان نسخه معروف قدسی رجوع کرده اند. روز از نو روزی از نو.

ضعف قزوینی و خانلری

شارح با نقل مصراع دوم بیت زیر از چاپ قدسی: چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی رخ همچو ماه تابان قد سرو دلر با را می نویسد: «مصراع دوم در نسخه خانلری و قزوینی و بدلهايشان: «دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را» است که در این صورت معنی این می شود: چه شور و غوغایی به پا کردی که روی خود را به عاشقان نشان دادی، دل و جان فدای روی تو، چهره خود را به ما نشان بده. ضعف این ضبط این است که باید مفهوم رویت را پیش از نمودی در مصراع اول محذوف بدانیم، به علاوه از لحاظ معنی نیز شاعر خود را از عاشقان جدا می سازد [!] ضبط ما بر اساس حافظ قدسی است که روشن و بی نقص است.» (ص ۱۲).

گویا شارح اصلاً توجه نداشته است که در مصراع اول سخن از قامت یار است نه روی او، و با برخاستن او قیامتی بر پا می شود؛ و ابیات فراوانی در شعر عاشقانه فارسی با مضمونی مشابه این مضمون می توان یافت:

اینکه تو داری قیامت است نه قامت... (سعدی)
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز
رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید کو قیامت ای صنم
خویش بنما که قیامت نک منم (مولانا)

تا کی به انتظار قیامت نشسته ای

برخیز تا هزار قیامت به پا کنی (فروغی بسطامی)

حافظ در این بیت به معشوق می گوید: با قامت تو قیامت بر پا شد، پس نقاب از چهره نیز کنار بزن تا عاشقان رویت را هم ببینند. عمق معنای بیت در اشاره به این مطلب است که مؤمنان در قیامت به لقای حق نائل می شوند و جمال او رامی بینند: و جوهُ یومئذٍ ناضرة، الی ربهنا ناظرة^۱

ضبط بی معنی

در نقدی که دکتر هروی چندین سال پیش به حافظ جلالی نائینی و نذیر احمد نوشته است عبارات زیر دیده می شود: «آن نکته که مرا قطعاً به برتری چاپ قزوینی معتقد می سازد این است که در این چاپ، شاید به ضبط ضعیفی برخورد کنیم، اما به مصراعی که به کلی بی معنی باشد و صورت فارسی نداشته باشد بر نمی خوریم، و هرگز بییتی نمی بینیم که دو مصراع بیت اصلاً با هم مربوط نباشد.»^۲

کسانی که پیش از این عبارات بالا را خوانده اند، قطعاً انتظار داشته اند که وقتی نویسنده آن مشغول شرح حافظ می شود، دیگر هیچ نکته مبهمی دست کم در ضبط قزوینی باقی نمانده باشد، اما ای بسا آرزو که خاک شده. مثلاً درباره بیت زیر:

چه ملامت بود آنرا که چنین باده خورد

این چه عیب است بدین بی خردی وین چه خطاست

که مطابق ضبط قزوینی و خانلری است، آورده اند: «... چون معنائی برای آن به نظر نرسید، ضبط قدسی را در متن پذیرفتیم.» (ص ۱۲۱). بار دیگر به این نکته اشاره کنیم و بگذریم که بیشتر نسخه بدلهای حافظ و سایر متون قدیم به همین دلیل پیدا شده که کاتبان و شارحان (از بسنوی تا هروی) معنایی به نظرشان نرسیده و بیت را تغییر داده اند. با يك نمونه دیگر به این بحث پایان

می‌دهیم. در ذیل این بیت:

دوستان دختر رز تو به ز مستوری کرد

شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد

آمده است: «ضبط نسخه خانلری و بدلهای آن:» «شد سوی محتسب» است: «شد بر محتسب» را به استناد ضبط قدسی آورده‌ایم که مناسب‌تر است. (ص ۶۰۱). چرا و بر چه اساس مناسب‌تر است؟ مگر مسعود فرزند غیر از این می‌گفت که آن همه ملامتش می‌کردید و کارش را مردود می‌دانستید؟ حال آنکه به اقتضای همان صنعتی که شما به پیروی از دکتر خانلری آنرا «نغمه حروف» نامیده‌اید، در کلمه «سوی» حرف «س» که چهار بار دیگر هم در بیت آمده، کلام را خوش‌آهنگتر می‌کند.

عرفان حافظ

همه می‌دانند که فاصله کسانی که شعر حافظ را از دیدگاههای گوناگون بررسی کرده‌اند بعدالمشرقین است. بعضی او را عارفی کامل و واصل می‌دانند و بعضی دیگر به‌طور کلی او را منکر هر گونه اندیشه ماوراءطبیعی می‌شناسند؛ اما ظاهراً هیچ یک در اینکه حافظ مصطلحات عرفا را در شعر خود به کار گرفته است شك نکرده‌اند. بنابراین نوشتن شرح حافظ، با هر دیدگاهی که باشد مستلزم آشنایی با مفاهیم عرفانی است. آنچه بر اثر دقت در معانی و شروح ابیات، در کتاب حاضر به وضوح مشاهده می‌شود این است که شناخت دقیقی از مفاهیم و مصطلحات عرفانی شعر حافظ در کار نیست. برای اثبات این مطلب، نمونه‌ای در زیر خواهد آمد.

جمله عالم زان غیور آمد که حق

برد در غیرت بر این عالم سبق

در این ابیات بدون هیچ تردیدی منظور غیرت حق است. همانگونه که عاشق نسبت به معشوق «انحصارطلبی» دارد، معشوق هم می‌خواهد که عاشق جز او به هیچکس دیگر توجه نکند و برای همین است که بقول استاد فروزانفر «پروردگار عالم گناه شرک را نمی‌بخشد (سورة النساء، آیه ۱۱۶) و آدمی به هر چه دل بسته شود، حق تعالی مطلوبش را در هم می‌شکند و رقم فنا و نیستی بر آن می‌کشد.»^۲

حافظ در این بیت به زاهد می‌گوید صومعه تو و عجب و خودپرستی تو باعث شرک تو شده است. کُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ (که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد) بنابراین غیرت حق این بت تو را خواهد شکست و تو را از صومعه به دیر مغان خواهد آورد، که جایگاه توحید و نور خداست.

بیت دیگری که باز در آن حافظ به غیرت حق پرداخته و شارح توجه به آن نداشته، این است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد

مآخذ کار

دکتر هروی در پایان کتاب خود، نام و مشخصات کتب فراوانی را به عنوان مآخذ کار خود آورده است، اما از جای جای کتاب برمی‌آید که احاطه و تسلط لازم برای یک اثر تحقیقی، بر آن مآخذ وجود نداشته است. مثلاً در ذیل غزل «برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست»، نوشته‌اند: «استاد مینوی در حافظ خود در حاشیه این غزل نوشته: «این غزل از سلمان ساوجیست»، ولی بنده آنرا در دیوان سلمان نیافتم» (ص ۲۳۰). بسیار مایه تعجب

حاشیه:

(۱) قرآن کریم، سوره ۷۵، آیات ۲۲ و ۲۳

(۲) نقد و نظر درباره حافظ، ص ۱۲۰

(۳) بدیع الزمان فروزانفر: شرح مشنوی شریف، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲،

ص ۱۳۴۷، ۶۸۲

بازی غیرت

زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
که ره از صومعه تا دیر مغان اینهمه نیست
در شرحی که مؤلف به این بیت نوشته‌اند درست برعکس مقصود حافظ از این بیت نتیجه گرفته شده است. می‌نویسند: «غیرت در لغت به معنی رشک و حسد و در اصطلاح عرفا حمیت محب است که می‌خواهد محبوب جز او به دیگری نظر نداشته باشد، یا جز خودش دیگری به محبوب او نظر نداشته باشد و در هر دو حال غیرت از لوازم محبت است. عشق نوعی انحصارطلبی به وجود می‌آورد که عاشق نمی‌خواهد غیری در آن شریک باشد.» مطلب تا اینجا درست است اما کامل نیست و چنانکه خواهیم دید ربطی به بیت بالا ندارد. زیرا شارح بکلی متوجه معنی درست کلمه غیرت در این بیت و ابیات دیگر نبوده است. شارح محترم غیرت را به محب یا عاشق نسبت داده، اما هیچ اشاره‌ای به غیرت معشوق که در عرفان اصل همه غیرتهاست نکرده. به قول مولانا:

است که جناب هروی که در مجموعه مقالات خود فصلی مشبع درباره آشنایی خود با استاد مینوی و فضائل آن مرحوم آورده و تأکید کرده است که «کلمه نمی‌دانم را... بارها به‌عنوان جواب از او شنیده‌ام ولی اظهار نظر سطحی و بی‌وجه هرگز»^۴ چگونه برخلاف عقیده خود در اظهار نظر آن مرحوم شك کرده و وقت خود را برای جستجوی این غزل در دیوان سلمان به هدر داده است. اگر مجموعه مقالات استاد مینوی (داستانها و قصه‌ها) را خوانده بود متوجه می‌شد که این غزل در دیوان سلمان نیست بلکه در مثنوی «جمشید و خورشید» اوست.^۵

درباره بیت:

□ ما مریدان رو به سوی کعبه چون آریم چون

رو به سوی خانه خمار دارد پیر ما

نیز نوشته‌اند: «اشاره به آن قسمت از داستان شیخ صنعان دارد که شیخ از مکه به سوی روم می‌رود.» اگر داستان را خوانده بودند می‌دیدند که بیت حافظ اشاره به آن قسمت از داستان دارد که مریدان در روم وقتی از بازگشت شیخ به کعبه ناامید می‌شوند در برابر این پرسش قرار می‌گیرند که آیا پیش شیخ خود بمانند یا به کعبه باز گردند.

حافظ و مولانا

در شرح دکتر هروی گاهی اظهار نظرهای بی‌مأخذی دیده می‌شود که با اندکی دقت می‌توان به عدم صحت آنها پی برد، اما غالباً آنچنان با لحن آمرانه و اتکاء به نفس ادا شده است که خواننده را شدیداً مرعوب می‌کند. مثلاً درباره ارتباط حافظ و مولانا می‌گوید: «در مورد وجود رابطه میان حافظ و مولانا جلال‌الدین محمد، قضاوت بیشتر جنبه منفی پیدا می‌کند، زیرا با وجود اشتراك این دو شاعر در جسارت افکار و بی‌پروائی در بیان مطالب مطلقاً رد و نشانی از تأثیر مولانا در حافظ دیده نمی‌شود.» بگذریم از اینکه «ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر» و عرفان مگیر و عشق مگیر... ایشان تنها اشتراك این دو بزرگ را در «جسارت افکار و بی‌پروائی» دیده است اما اینکه مطلقاً رد و نشانی نیافته و در جملات بعدی می‌نویسد: علی‌رغم توجه حافظ به آثار بسیاری از شعرای پیش از خود «هیچ‌گونه نشانه‌ای که دلیل قطعی بر توجه او به مولانا باشد در دیوانش دیده نمی‌شود و این بسیار شگفت‌انگیز است.» (ص ۱۷۶)، از محقق چون دکتر هروی بسیار شگفت‌انگیزتر است. من بنده در اینجا بدون استقصای کامل، تنها چند نمونه از مشابهتها و تضمینها را که خلاف نظر شارح را به اثبات می‌رساند از حافظه نقل می‌کنم. ضمن تأکید بر این که پیش از من دیگران اکثر اینها را گفته‌اند.^۶

الف) مشابهتها:

مولانا: آری از قسمت نمی‌شاید گریخت
عین الطافست ساقی هر چه ریخت
حافظ: به‌درد و صاف ترا حکم نیست خوش درکش
که هر چه ساقی ما ریخت عین الطافست

مولانا: عشق آنجائی که می‌افزود درد
بوحنیفه و شافعی درسی نکرد
حافظ: حلاج بر سردار این نکته خوش سراید
از شافعی نپرسند امثال این مسائل

مولانا: این صورت بت چیست اگر خانه کعبه است
وین نور خدا چیست اگر دیر مغانه است
حافظ: در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
وین عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

ب) تضمین کامل

مصراع اول مطلع غزل معروف مولانا:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم

که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

دوبار در مثنوی آهوی وحشی حافظ تضمین شده:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم

مراد هم بجوئیم از توانیم

رفیقان قدر یکدیگر بدانید

چو معلومست شرح از بر مخوانید

مولانا غزلی دارد به این مطلع:

ربود عقل و دلم را جمال آن عربی

درون غمزه مستش هزار بوالعجیبی

و این بیت از همین غزل است

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم صلاهی بی‌ادبی

حافظ با تغییر اندکی در آخر بیت، آنرا به این‌گونه تضمین کرده است:

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم صلاح بی‌ادبیست

و سرانجام در این بیت حافظ:

زبان درکش ای حافظ زمانی

حدیث بی‌زبانان بشنو از نی

با توجه به «بی‌زبانان» که یادآور کلمه «خاموش» مولانا است و «بشنو از نی» که آغاز مثنوی اوست به نظر می‌رسد حافظ در مجلسی این غزل را خوانده و سپس از يك مثنوی خوان دعوت

می کند که مثنوی مولانا را بخواند.

علاوه بر اینها غزل حافظ با مطلع:

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد

که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

تنها با تغییر قافیه و حفظ وزن و ردیف استقبال غزل مولاناست با این مطلع:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

معنی ابیات

پیش از این اشاره کردیم که استاد هروی خود را موظف کرده است که تمامی ابیات حافظ را معنی کند؛ بنابراین زیر هر بیت حافظ در این کتاب لااقل یکی دو سطر نثر آمده است. در اینجا برای روشن شدن کم و کیف این گونه معنی کردنها نمونه‌هایی آورده می‌شود:

□ صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیابی کام را

معنی: «حافظ شب و روز تحمل سختی کن، سرانجام روزی به آرزوی خودخواهی رسید.» (ص ۵۴). از شارح می‌پرسیم این معنی چه مشکلی را می‌گشاید و چه دردی را از چه کسی دوا می‌کند؟ جز اینکه مقداری بر مشکلات می‌افزاید. زبان‌شناسان معتقدند که در زبان کلمات مترادف وجود ندارد، بنابراین اگر به‌جای کلمه صبر، تحمل گذاشته شود نه تنها مقصود شاعر را نمی‌رساند بلکه خواننده را از آن دورتر می‌کند برای اینکه در مفهوم کلمه صبر، (صبر جمیل یا صبر محمود)، مقاومت و از دست ندادن روحیه مستتر است اما در کلمه تحمل مفهوم مخالف آن یعنی زیر بار زور رفتن و خواری کشیدن. صبر نوعی مبارزه آگاهانه و شجاعانه است اما تحمل زبونی و تو سری خوردن است.

□ در مجلس ما عطر میامیز که ما را

هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشام است

معنی: «در مجلس ما بوی عطر پراکنده مکن، زیرا شامه ما لحظه به لحظه از بوی زلف تو معطر می‌شود.» شارح در ذیل این بیت بر خواننده منت نهاده و یک لغت هم معنی کرده‌اند: «آمیختن: در هم کردن، مخلوط کردن» (ص ۱۶۰). کدام فارسی‌زبان بیچاره‌ای است که معنی آمیختن را نداند؟

□ ترك گدائی مکن که گنج بیابی

از نظر هروی که در گذر آید.

«می‌گوید اگر سؤال و تحقیق را ترك نکنی و پیوسته در جست و جو

باشی، می‌توانی از نظر و عقیده مردم - حتی آدم رهگذر - بهره بگیری و از این طریق گنجی از دانش و معرفت به دست آوری.» (ص ۹۷۳). آنچه این بنده از بیت بالا می‌فهمد این است که منظور از «هروی که در گذر آید» سالک طریقت است و بر اساس آن که «مردمان خدا میکنند در او باش». اولیای حق تحت قباب غیرت او پنهانند و هر کسی آنها را نمی‌شناسد. به گفته مولانا:

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان

پهلوی تو پیش تو هست این زمان

یار با او غار با او در سرود

مهر بر چشمست و بر گوشت چه سود

و حافظ در این بیت می‌خواهد بگوید: دست از طلب بر مدار تا شاید روزی نظر عنایت ولّی بر تو افتد.

معنی، حاصل معنی

شارح در ذیل بسیاری از ابیات ابتدا يك سطر به عنوان معنی بیت آورده است و بعد دو سه سطر به عنوان حاصل معنی، در اینجا به يك مثال از این مورد اکتفا می‌کنیم:

□ بدم گفتمی و خرسندم عفاك الله نكو گفتمی

جواب تلخ می‌زیید لب لعل شکرخارا

«معنی: به من بد گفتمی و راضی هستم، خدا ترا ببخشاید، خوب گفتمی، زیرا از لب و دهان شیرین سرخ فام، جواب تلخ زبینه است.

حاصل بیت: می‌گوید اگر چه به من جواب تلخ دادی، ترا می‌بخشم؛ زیرا جواب تلخ از دهان شیرین تو بر من ناگوار نیست.» (ص ۱۹)

معلوم نیست چگونه «عفاك الله» از «خدا ترا ببخشاید» به «ترا می‌بخشم» تبدیل شد. آیا عاشقی چون حافظ در حد خود می‌داند که به معشوق بگوید «ترا می‌بخشم»؟

لغات و تعبیرات

شارح محترم در پیشگفتار (ص چهارده) می‌نویسد: «برعکس کسانی از اهل تحقیق که پیوسته تکرار می‌کنند باید دید فلان کلمه در عصر حافظ چه معنایی داشته است، باید بگویم زبان سعدی و

حاشیه:

۴) نقد و نظر درباره حافظ، ص ۲۶۱

۵) مجتبی مینوی: داستانها و قصه‌ها، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۸۹.

۶) آقای دکتر حسن سادات ناصری رساله‌ای در ارتباط افکار حافظ و مولانا پرداخته و بخشهایی از آن را چند سال پیش در مجله وحید به چاپ رسانده‌اند. متأسفانه در حال حاضر آن مجله دردسترس اینجانب نیست.

دینی» دانسته است (ص ۲۱۱). بیت این است:

ملاطم به خرابی مکن که مرشد عشق
حوالتم به خرابات کرد روز نخست

● افسوس

معلوم نیست مؤلف از کدام فرهنگ لغت معنی سرزنش را برای کلمه «افسوس» یافته که در این ابیات آن را به این معنی دانسته است:

نرگش عربده جوی و لیش افسوس کنان
نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

می نویسد: «... با لبانی که سرزنش از آنها می ریخت.» (ص ۲۳۱)

آن شد اکنون که ز افسوس عوام اندیشم
محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

می نویسد: «گذشت روزی که از سرزنش عوام هراس داشتم...» (ص ۲۵۷). پیداست که افسوس در این ابیات به معنی ریشخند و

استهزا آمده است که در همه فرهنگها ضبط شده

● لابه

در معنی کلمه لابه در این بیت:

□ به لابه گفت شبی میر مجلس تو شوم

شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد

آورده است: «لابه: تملق، چاپلوسی، عجز و زاری.» اگر تنها به فرهنگ معین مراجعه می کردند می دیدند که در آن جا همین بیت حافظ آمده است در شاهد معنی فریب و مکر و نیرنگ برای کلمه لابه.

ایشان بطور کلی اعتنایی به فرهنگ لغت نداشته اند و اگر چه لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین را در مقدمه کتاب از مآخذ اصلی کار خود معرفی کرده اند اما با همان تصویری که «برعکس اهل تحقیق» از لغت داشته اند معنی لغات را از پیش خود نوشته اند. بارها این تعبیر از زبان معلمان ادبیات شنیده شده است که فلان لغت را به فلان معنی «می گیریم» تا مفهوم بیت روشن شود؛ غافل از اینکه معنی لغت اصلاً «گرفتنی» نیست. درست است که امکان دارد يك لغت معانی متعددی داشته باشد و باید معنی خاص مورد نظر شاعر را یافت اما هیچکس نمی تواند با ذهنیات خود و از ظاهر بیت معنایی برای لغت بترشد؛ کاری که متأسفانه بسیاری از شارحان و حتی لغت نویسان قدیم کرده اند. بنابراین وقتی در شرح بیت حافظ:

سرفرا گوش من آوردو به آواز حزین

گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست

از آقای دکتر هر وی دیده شود: «... با لحنی حزین یعنی آمیخته به

حافظ به حدی به فارسی امروز نزدیک است که اگر شاعری در زمان ما هم بخواهد همان مضامین را در قالب شعر بریزد کلماتی از کلماتی که آنها به کار برده اند ساده تر نخواهد یافت»

البته کسی در سادگی و شیرینی زبان سعدی و حافظ تردید ندارد، اما آن نتیجه ای که شارح برعکس نظر اهل تحقیق، از این مطلب گرفته است لغزشها و اشکالاتی در کار ایشان به وجود آورده، که در اینجا به نمونه هایی از آن خواهیم پرداخت.

الف) لغات و مفردات

● بخشش

□ مگر گشایش حافظ در این خرابی بود

که بخشش از لیش درمی مغان انداخت

«معنی: شاید [= مگر؟] حل مسائل دشواری که حافظ با آنها مواجه است [= گشایش؟] در این بوده که زهد و ورع او تباه شود [= خرابی؟]، از این جهت، گناهان او از روز ازل بخشوده شده [= بخشش؟] و به سوی می مغان رانده شده است.»

سخن اصلی ما، در کلمه «بخشش» است که شارح آن را به معنی «بخشوده شدن گناهان» دانسته در حالیکه در فارسی فصیح در ازای این مفهوم کلمه «بخشایش» به کار می رود و «بخشش» در این بیت حافظ به معنی نصیب و قسمت و بهره و سر نوشت است و «بخشش ازل» همان «نصیب ازل» در بیت قبلی همین غزل است، و قسمت ازلی در این بیت حافظ:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند

گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر

کلمه بخشش در این معنی بارها در متون مختلف قدیم بویژه شاهنامه فردوسی که بزرگترین گنجینه لغات و تعبیرات زبان فارسی است به کار رفته از جمله در این بیت:

چنین است رسم قضا و قدر

ز بخشش نیایی به کوشش گذر^۲

بگذریم از اینکه در این بیت حافظ و نظایر آن «مگر» معنی دقیق تری دارد که توجهی به آن در این کتاب نشده و از گشایش نیز منظور «حل مسائل دشوار» نیست بلکه تعبیر لطیفی است برای فتح باب و بالأخره خرابی هم به معنی «تباه شدن» نیست بلکه همان مستی حافظ است که در بیت زیر نیز دکتر هر وی آنرا «تباهی اخلاق و آن تخطی از مقررات و رسوم است، اجتماعی یا

شادی و اندوه! گفت...» (ص ۳۲۱) و یا «مراد از چاه زرخندان فرو رفتگی میان لب و چانه! است.» (ص ۱۶۴) بسیار مایه تعجب است. و یا اینکه «ابرام» را به همان معنی که در زبان امروزی است در این شعر حافظ معنی کرده باشد! (ص ۲۸۶)

می بگفتم شمه‌ای از شرح شوق خود ولی
من نمی خواهم نمودن بیش ازین ابرام دوست
کسانی که اندک آشنایی با ادبیات فارسی داشته باشند این عبارت
تاریخ بیهقی را به خاطر دارند: «مر از جمله میرمان نشمارند...»

ب) ترکیبات

شارح، عیناً مثل لغات، در معنی کردن ترکیبات شعر حافظ هم نیازی به مراجعه به مآخذ فرهنگها احساس نکرده و به نظر می‌رسد که توجه زیادی به اهمیت ترکیبات در شعر نداشته است. در اینجا نمونه‌هایی از این موضوع خواهد آمد.

● خدمت رساندن

□ ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی

خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

شارح در این بیت کلمه «ریحان» و ترکیب «جوانان چمن» را جداگانه معنی کرده است اما آنچه را باید در درجه اول معنی می‌کرد یعنی اصطلاح «خدمت رساندن» که تعبیری بسیار قدیمی است و در حافظ به صورت «بندگی رساندن» هم آمده، اصلاً متذکر نشده. در یک متن ادبی این گونه ترکیبات است که می‌تواند مشکل‌گشای متون دیگر هم باشد. در فهرست راهنمای کتاب نیز نه اثری از «خدمت رسانیدن» هست و نه «بندگی رساندن».

● یاهو کردن

□ زبان مور به آصف دراز گشت و رواست

که خواجه خاتم جم یاهو کرد و باز نجست

در این بیت مصدر مرکب «یاهو کردن» که در فرهنگهای معتبر به معنی گم کردن ضبط شده و با توجه به داستان سلیمان، در بیت به همین معنی بکار رفته، در کتاب حاضر «تباه کردن و ضایع کردن» معنی شده است (ص ۲۱۱)

● خاکدان غم

□ حیف است طایری چو تو در خاکدان غم

زینجا به آسمان وفا می فرستمت

معنی: «حیف است که مثل تو پرنده‌ای در این خس و خاشاک غم‌انگیز باشی». ص ۴۰۹. پیداست که خاکدان غم در این بیت خس و خاشاک غم‌انگیز نیست بلکه غمگنده دنیای خاکی است.

● برافروختن عذار

در شرح بیت:

□ دل عالمی بسوزی چو عذار بر فروزی

تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا

می‌نویسد: «... عذار بر فروزی کنایه از چهره را آرایش کنی است.» (ص ۱۲) و در بیت دیگر:

□ دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود

تا کجا باز دل غم زده‌ای سوخته بود.

معنی: «دیشب می‌آمد و چهره‌اش هیجان زده بود... رخساره بر افروخته به معنی آرایش کرده و زیباتر از پیش شده نیز هست.» (ص ۸۸۸)

● همت خواستن

شارح در صفحه ۹۳، همت را «اراده، دلیری، بلند نظری» و در صفحه ۷۶۵، همت حافظ را «اراده حافظ» معنی کرده است و در ذیل این بیت:

□ بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارت‌نگه رندان جهان خواهد بود

آورده است: «همت: اراده، کوشش و بلند نظری... حاصل معنی: وقتی بر سر خاک من می‌گذری آرزوی داشتن همت و اراده‌ای نیز رومند کن (!) که این تربت مردی بلند همت است و مرکز توجه بلند همگان جهان - می‌تواند به تو هم همت و اراده ببخشد» (ص ۸۶۶).

خوانندگان محترم ملاحظه می‌فرمایند که کوچکترین اثری از اصطلاح عرفانی همت و «همت طلبیدن» در این عبارات دیده نمی‌شود.

● گلگشت، گلگشت

شارح می‌نویسد: «مرحوم مینوی معتقد بود که گلگشت معنای درستی ندارد و این کلمه، غلط خوانده گلگشت است و جوگشت و گندم گشت را شاهد بر صحت نظر خود می‌آورد. دکتر خانلری نیز این نظر را تأیید می‌کند. به گمان آقای هروی^۱ لفظ گل گرچه اسم است ولی به اعتبار اوصاف خودگاهی صفت واقع می‌شود چنانکه در ترکیبات گلبانگ و گلخند... دیده می‌شود و در این حالت، زیبا

حاشیه:

۱) برای شواهد بیشتر رک. عبدالحسین نوشین: واژه‌نامه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ۷۱ و نیز فهرست ولف که شواهد متعدد آنرا در شاهنامه نشان می‌دهد.

۲) آقای دکتر هروی در مقاله‌ای که قبلاً چاپ کرده، این نظر را از آقای دکتر منوچهر امیری نقل کرده‌اند اما در این کتاب گویا نیازی ندیده‌اند که ذکر آن را از آن مآخذ بنمایند. رک. درباره حافظ، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۸۲

مثل گل معنی می‌دهد. به هر حال این کلمه پیش از حافظ در ادب فارسی استعمال داشته است. بابا طاهر گوید: ... دمی که مهوشان آیین به گلگشت» (ص ۱۶). چطور محققى مانند آقای هروی هیچ تردیدی به خود راه نداده است که مبدا این دوبیتی از بابا طاهر که در قرن پنجم می‌زیسته است نباشد؟ کدام سند معتبر صحت این انتساب را مدلل می‌سازد؟ اهل ادب می‌دانند که وضع انتساب دو بیتی‌های منسوب به بابا طاهر از رباعیات منسوب به خیام هم پریشان‌تر و غیر قابل اعتمادتر است. سبأها پیش استاد مینوی، به نقل از يك نسخه خطی موجود در کتابخانه‌های ترکیه ابیاتی را از بابا طاهر به چاپ رساند که حتی يك کلمه آن برای فارسی‌زبانان امروزی قابل فهم نیست و در هر حال کسی که اندک آشنایی با تاریخ زبان فارسی و سبک شعر فارسی و لهجه‌ها و فلهویات داشته باشد، هرگز نمی‌تواند این دو بیتی و نظایر آن را از بابا طاهر بداند و این کشف عظیم (!) آقای هروی هیچ موردی ندارد؛ و اگر به فرض سند معتبری هم یافت شود که ثابت کند این دوبیتی قبل از حافظ سروده شده تازه در همین دو بیتی نیز می‌توان کلمه را گلگشت خواند.

صنایع شعری

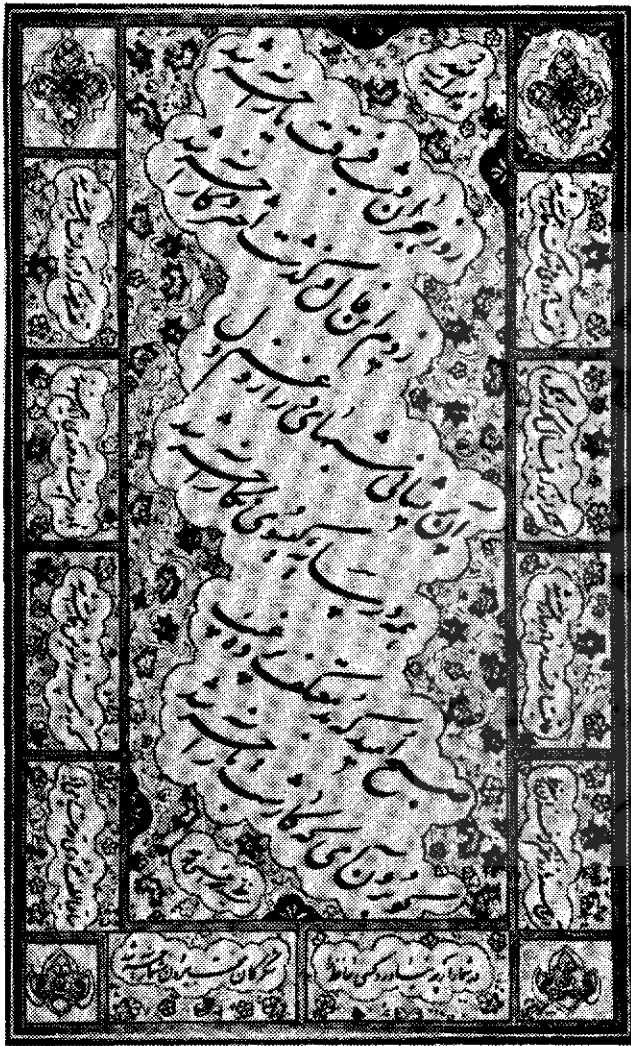
یکی از برجسته‌ترین امتیازات شعر حافظ میناگری‌های اوست در برگزیدن الفاظ زیبا و متناسب، هم از لحاظ موسیقی کلام و هم از لحاظ صنایع لفظی و معنوی. بحث ترجمه‌ناپذیری شعر حافظ نیز قسمت اعظمش به همین تناسبات لفظی مربوط می‌شود. شارح در شرح این بیت:

□ ز شعر دلکش حافظ، کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری‌داند

نوشته است: «می‌گویند در طرز بیان حافظ نکات ظریفی هست که فقط کسانی که اهل ذوق و ظرافت باشند و زبان فارسی بدانند، می‌توانند به آنها پی ببرند پس برای لذت بردن از شعر خود دو شرط در نظر گرفته؛ نکته سنجی و دانستن زبان فارسی، و مفهوم مخالف شرط دوم آنکه با ترجمه اشعار حافظ نمی‌توان به نکات و ظرافتهای آن پی برد، زیرا وقتی شعر از زبان فارسی خارج شود ظرافت و زیبایی خود را از دست می‌دهد.» (ص ۷۴۳).

ضمن تأیید کامل مطالب بالا، باید گفت به نثر در آوردن و معنی کردن شعر حافظ به زبان فارسی نیز مقدار بسیار زیادی از عمق و زیبایی شعر را از میان می‌برد. آری «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است». و مسلماً کسانی که ذوق آنچه را که در دو شماره پیش نشر دانش، آقای دکتر اسلامی ندوشن «فوق معنی» در شعر حافظ تعبیر کرده بود چشیده باشند، اینگونه عامیانه کردن شعر حافظ را بر نمی‌تابند. در اینجا تنها به يك مثال دربارهٔ مناسبات



کش: مطبوع، دلپسند، چابک.

می گوید حافظ که به هدایت عشق مهرویان حرکت می کرد رفیقی چابک و موافق بود حالا که از آن هدایت محروم شده، به علت نابینائی راه خود را گم کرده و با سر به زمین افتاده است.» (ص ۴۶۹). شارح پیش ازین نیز این مطلب را چاپ کرده بود^۱ و آقای دکتر اسلامی ندوشن در همان نشریه نادرستی آنرا به اثبات رساند^۲، اما باز هم در اینجا تکرار شده است. ضمن ارجاع خوانندگان به مقاله دکتر اسلامی، از شارح می پرسیم مگر معنی صاف و صریح بیت چه اشکالی دارد؟ حافظ که در ابتدای همین غزل گفته است: «بیرانه سرم عشق جوانی به سرافتاد» می گوید تا جوان بودم زلف بتان رام من بود اما این حریف آخری جوان طرفه ای است که بلای عشقش به سرم آمده؛ به قول استاد اسلامی، «گذاردن ویرگول در پشت کش، چنان سکنه ای بر آهنگ بیت عارض می نماید که حافظ به هیچ قیمت تحمل آن را نمی کرد». ظاهراً این ویرگول از شاهد بعدی که خواهیم آورد، به اینجا منتقل شده است.

● جام نقشبندی غیب

بیت:

□ بین در آینه جام، نقشبندی غیب

که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی را شارح چنین خوانده: «بین در آینه جام نقشبندی غیب» و چنین معنی کرده: «جام نقشبندی» ترکیبی است نظیر جام جهان بین (!) یعنی جامی که اسرار غیب در آن نقش می بندد...» (ص ۱۹۶۳)

● خاک انداز

□ خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز

پیشترزان که شود کاسه سرخاک انداز
معنی: «برخیز و پیشتر از آنکه کاسه سرخاک انداز شود، در کاسه زرین آب نشاط آور بریز»

خاک انداز: بیلچه ای برای جمع کردن و ریختن خاکرو به. در احوال بعضی از صوفیان نوشته اند [کجا نوشته اند؟] که در کنج انزوای خود به حدی از وسایل زندگی محروم بوده اند که از جمجمه مرده به عنوان خاک انداز استفاده می کردند و این است مناسبت سر با خاک انداز، در بیت» (ص ۱۰۸۷). شارح مطابق شیوه همیشگی خود از ذکر مأخذ برای این معنی بیت خودداری

حاشیه:

۱) حافظ شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج ۶، ص ۱۵۵

۲) حافظ شناسی، ج ۸، ص ۷۷

لفظی شعر حافظ بسنده می کنیم

● چنگ ورود

□ از آن زمان که زچنگم برفت رود عزیز

کنار دامن من همچو رود جیحون است

معنی: «از آن زمان که فرزند عزیز از دستم رفت، کنار دامن من مثل رود جیحون است» (ص ۱۱۹۱). حافظ خود به آسانی می توانست به جای «زچنگم برفت» بگوید «زدستم برفت» اما چنین نگفته است. او این تعبیر را کاملاً حساب شده و آگاهانه به کار برده، تا ایهام تناسب بین «چنگ ورود» (دوآلت موسیقی) رعایت شده باشد. ثانیاً تبدیل کردن رود در معنی شعر به فرزند مقدار زیادی از بار عاطفی این کلمه را نابود می کند، چون مادران و پدران داغ دیده در مرگ فرزند عزیزشان شیون «رود، رود» سر می دهند نه «فرزند، فرزند» ثالثاً در خود کلمه رود جناس تام وجود دارد با توجه به سه معنی آن ۱) فرزند، ۲) آلت موسیقی، ۳) رودخانه، و این معنی اخیر با کلمه «کنار» مراعات النظیر دارد و نیز چنگ و دامن با یکدیگر تناسب دارد و همین ویژگیهاست که مایه برتری حافظ از اقران او شده است و در این گونه معنی کردنها بکلی از بین می رود.

درست خواندن شعر

این يك اصل مسلم است که اگر شعری درست خوانده شود و تکیه روی کلمات درست ادا گردد قسمت اعظم معنی آن روشن می شود. دکتر هروی نیز در مقدمه کتاب به این مطلب پرداخته و درباره اختلاف نظر حافظ شناسان در طرز خواندن بعضی از ابیات بحث کرده است؛ اما در کتاب گاهی به ابیاتی بر می خوریم که طرز خواندن آنها خلاف عقل و اجماع است و فرسنگها دور از طرز بیان حافظ. نمونه هایی از اینگونه خواندن در زیر می آید.

● حریف کش

□ حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود

بس طرفه حریفست کش، اکنون به سرافتاد
معنی: «حافظ که به هدایت سر زلف زیبایان راه می رفت، رفیق خوب و چابکی بود، حالا با سر به زمین افتاد.»
«دستکش: کسی که دست کوران را بگیرد و آنها را هدایت کند.»

کرده است. این مطلب کشف تازه ایشان نیست و دیگران هم گفته‌اند، از جمله مرحوم ادیب طوسی^{۱۱} اما آن مرحوم دلیل اختیار این معنی را عیب تکرار قافیه در غزل مورد بحث دانسته است، نه اینکه صوفیان از جمجمه مرده خاك انداز درست می‌کردند. عیب تکرار قافیه را نیز که در نظر بسیاری از شارحان و کاتبان حافظ يك گناه نابخشودنی بوده است و به خاطر آن بسیاری از ضبط‌های اصیل حافظ در قوافی ابیات تحریف و تبدیل شده است، آقای بهاء‌الدین خرمشاهی با شواهد متعدد و دلائل فراوان ثابت کرده‌اند که نه تنها به نظر حافظ عیبی نداشته، شاید هنری هم بوده است.^{۱۲}

تصویر حافظ در آینه هروی

● دوری از مرکز

□ چندانکه برکنار چو پرگار می‌روم

دوران چو نقطه ره به میانم نمی‌دهد

معنی: «منظور اینکه گرچه من خود کناره‌جویی می‌کنم؛ ولی انتظار دارم ارزش مرا بشناسند و به مرکزی دعوت کنند، ولی توجه نمی‌کنند». ص (۹۵۹).

حافظی که آبروی فقر و قناعت نمی‌برد و حافظی که «سر در نیابرد به دو کون» و حافظی که اگر فلک به مرادش نگردد، سقف آنرا می‌شکافد در اینجا تبدیل شده است به ریاکار سودجویی که خودش را کنار کشیده تا بیایند نازش را بکشند و به مرکزی دعوتش کنند! البته شارح محترم روشن نکرده‌اند که در قرن هشتم چه مراکز نان و آب داری وجود داشته که حافظ بیچاره می‌خواسته از آنها حق کمیسیون بگیرد! در بیت معروف:

نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس

ملالت علما هم ز علم بی عمل است

نیز شارح ما را با يك بیکاره مفتخور به نام حافظ روبرو می‌کند: در ذیل این بیت تنها همین مطلب آمده است: «نه تنها من از اینکه کاری در دنیا انجام نمی‌دهم دل‌تنگ و افسرده‌ام بلکه دل‌تنگی علما هم بر اثر اینست که به علم خود عمل نمی‌کنند». (ص ۱۵۷).

● این هم معشوق حافظ

□ ماهی و مرغ دوش زافغان من نخفت

وان شوخ دیده بین که سراز خواب بر نکرد

معنی: «دیشب مرغ و ماهی از صدای ناله و فغان من به خواب نرفتند؛ و آن بی‌حیا را ببین که سر از خواب بر نداشت.» حاصل معنی: «می‌گویند دیشب تمام جانداران حتی پرندگان جنگل‌ها و ماهی‌های درون آب از صدای ناله و فغان من به خواب نرفتند ولی اینهمه سروصدانوانست آن محبوب بی‌حیا را از خواب

بیدار کند.» (ص ۵۹۳).
در عشق و علاقه جناب هروی به حافظ شکی نیست اما حافظ دوستداران دیگری هم دارد که برایشان بسیار دشوار است چنین صفاتی به او و محبوب او نسبت داده شود.

طنز حافظ

از اولین نمونه‌هایی که از شعر فارسی دری باقی مانده و به دست ما رسیده است به وضوح در می‌یابیم که از همان آغاز، دوش به دوش شعر رسمی و جدی، شعر طنزآمیز نیز در میان شاعران ما رواج داشته و آنان در جایی که کاستی و تباهی و نابسامانی بیش از آن اندازه شده است که سخن جد آنرا برتابد، روی به طنز آورده‌اند. به نظر بنده، طنزی که بر تمام ادوار شعر فارسی سایه افکنده است، در کلام حافظ به اوج خود می‌رسد. خواجه رندان، در شعر زندانه خود، با حداعلائی استفاده از این حربه برنده، پرده ظلم و فساد و ریاکاری را می‌درد؛ و یکی از رازهای محبوبیت او نیز همین است. او برخلاف اکثریت قاطع شعرای قدیم، بدون آنکه سخن والای خود را به کلمات زشت بیالاید و از هجو و دشنام برضد دشمنان خود استفاده کند، زبان طنز را به حداعلا رسانده است.

نان حلال

مؤلف کتاب حاضر، با آنکه در مقدمه (ص نوزده) اشاره کوتاهی به طنز حافظ می‌کند، در شرح ابیات غالباً توجهی به آن نداشته و به همین دلیل بخش بزرگی از مفاهیم و مقاصد شعری حافظ را نادیده گرفته است مثلاً در شرح بیت زیر:

ترسم که صرفه‌ای تبرد روز بازخواست

نان حلال شیخ ز آب حرام ما

تنها این توضیحات آمده است:

«معنی: می‌ترسم که روز بازخواست، نان حلال شیخ بیشتر از شراب مامورد قبول واقع نشود.

آب حرام کنایه از شراب است.

می‌گویند می‌ترسم روز قیامت که درباره نیک و بداعمال قضاوت می‌شود درباره آب حرام ما و نان حلال شیخ یکسان قضاوت شود؛ شیخ را بر مارجحان ندهند.» (ص ۶۶)

می کنیم، تا نگویند حریفان که در این کتاب سخن تازه ای نیست:
□ در حاشیه بیت زیر:

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت
اثر تربیت آصف ثانی دانست

مرقوم داشته اند: «... اما مناسبت تربیت با مروارید اینکه صیادان
مروارید را در دل صدف پرورش می دهند.»! (ص ۲۵۸)

□ «مجنون در لغت به معنی دیوانه است و اسم خاص است
برای عاشق معروف عرب قیس بن ملوح عامری که بر طبق
روایات افسانه‌ای از طفولیت به دختر عموی خود لیلی محبت
سرشاری داشت...» (ص ۲۷۲)
□ اینهم از فواید لغوی:

«دیوار: شهر و سرزمین. در اصل دیوار است که در فارسی دیوار به
تخفیف یاء تلفظ می شود» (ص ۲۷۷). وای به حال جمهور لغت
نویسان که تاکنون به اتفاق دیوار را از دارمشق می دانسته اند و دیوار
را از دیر. مطالبی که آمد منتخبی بود از مسائل مربوط به جلد اول
کتاب و در موارد معدودی که به جلد دوم و سوم پرداخته ایم مربوط
به مقدمه بوده است.

*

در پایان ضمن آرزوی توفیق برای مؤلف و شارح محترم،
نظر ایشان را به عباراتی که خودشان سالها پیش درباره نقد کتاب
نوشته اند معطوف می داریم: «در يك دموکراسی ادبی هیچ چیز...
نمی تواند در تشخیص درست از نادرست و رهنمون خواننده
جانشین نقد آزاد گردد... نقد آزاد دریچه اطمینانی است برای
سلامت هنر، تا عده ای معدود مصونیت هنری نیابند و نظر خود را
به مردم نپذیرانند.»^{۱۲}

کسی که این مطالب را بخواند یا با شعر حافظ آشنا هست یا
نیست. اگر آشناست که این سخنان کوچکترین بهره ای به او
نمی بخشد، تنها او را خشمگین می کند که چرا تا این حد شعر
حافظ از بار معنی خود سبک شده است. اما اگر آشنا نباشد آیا
مشکلش فقط همین است که بداند آب حرام کنایه از شراب است
و در روز قیامت درباره نیک و بد اعمال قضاوت می شود؟ آیا نباید به
او گفت که چه دلیلی دارد که این آب حرام از آن نان حلال کم
نمی آورد؟

نکته اصلی این بیت همین است که حافظ نان حلال شیخ را به
طنز ادا کرده و می خواهد بگوید: «شیخ ریاکاری که لقمه شبهه»
می خورد و شحنه شناس است و از مال اوقاف که باید به یتیمان و
بیوه زنان داده شود پاردم خود را درازتر می کند، نمی تواند
ریاکاری خود را در روز قیامت هم ادامه دهد. بی مناسبت نیست که
به بیت زیر هم توجهی شود:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

در شرح آمده است: «پاردم: چرمی که برزین یا پالان می دوزند و
زیر دم اسب یا پس ران چارپا می اندازند. چون چارپایان سواری
دهنده، معمولاً پاردم دارند، پاردم را نشان حیوان بودن گرفته و از
دعای طنزآمیز پاردمش دراز باد، حالت حیوانی او بیشتر باد را
منظور داشته است. می گوید ببین که صوفی شهر چگونه لقمه
مشکوک به حرام را تناول می کند، امیدوارم این جانور از این هم که
هست نا فهم تر شود.» (ص ۱۲۳۱)

می بینید در اینجا هم که به طنز حافظ اشاره شده مفهوم عبارت
طنزآمیز حافظ درست تشخیص داده نشده است. نکته در
اینجاست که ستور هر چه بیشتر علف بخورد جثه اش درشت تر
می شود و به تناسب درشتی جثه پاردمش نیز درازتر می گردد؛
بنابر این حافظ به طنز دعا می کند که او هر چه بیشتر بخورد و هر
چه بیشتر چاق و گنده شود.

حاشیه:

۱۱) ادیب طوسی، مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ. انتشارات دانشگاه
شیراز، ۱۳۵۲، ص ۴۸
۱۲) بهاء الدین خرمشاهی؛ حافظ نامه، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۸۳۹
۱۳) نقد و نظر درباره حافظ: ص ۱۱۶

کشفیات تازه

در اینجا به چند نمونه از کشفیات تازه شارح در زمینه های مختلف
علمی و تاریخی و لغوی که تاکنون در هیچ کجا نیامده است اشاره